

جنگ کردند. و ملک حاجی گریخته بساطن احمد خبر برد. که سلطان محمود از قلعه برآمده متوجه (۱) سارنگپور شد. سلطان احمد قاضی را بسارنگپور فرستاد. تا شاهزاده قبل از وصول سلطان محمود، خود را باجین برساند، بعد از وصول قاصد، شاهزاده محمد خان از روی کمال حزم و تیغ، از سارنگپور کوچ نموده، در اجین بخدمت سلطان احمد رسید.

ملک اسحاق بن قطب الملک مقطع سارنگپور، عریضه بخدمت سلطان فرستاده از جرم خود استغفار نمود و مرقوم نمود، که محمد خان از خبر قدوم ایشان، سارنگپور را گذاشته، متوجه اجین شده، فاما عمر خان شاهزاده، بقصد تسخیر سارنگپور، فوجی (۲) پیش از خود فرستاده، خود نیز از عقب میسرود. بعد از اطلاع بر مضمون عریضه، سلطان محمود مسرور خاطر گردیده، قلم عفو بر صفحه تقصیرات ملک اسحاق کشیده، تاج خان را پیش از خود بسارنگپور رخصت کرده، خود متوجه آن صوب گردید. تاج خان چون بسارنگپور رسید، ملک اسحاق و سایر سکنه و خیل داران سارنگپور را استمالت نموده همه را از انعام سلطانی امیدوار گردانید، و ملک اسحاق و مردم معتبر را بخود همراه گرفته، استقبال نمود. بعد از دریافت خدمت، ملک اسحاق را دولت خن خطاب داده، علم و طاس و قبای زر دوزی و ده هزار تنگه نقد مرحمت فرموده، علوفه ده بیست مقرر ساخت، و سران گروه و سکنه شهر را چند اسپ و پنجاه هزار تنگه انعام کرد، تا میان یکدیگر تقسیم نمایند. و چون بسارنگپور رسید، جاسوسان خبر آوردند، که عمر خان شاهزاده قصبه بهیلسا را سوخته، بر سرحد سارنگپور رسیده، و سلطان احمد گجراتی نیز با سی

(۱) در نسخه ب "متوجه حصار سارنگپور".

(۲) در نسخه ب "فوجی از خود پیشتر فرستاده".

هزار سوار و سیصد سلسله فیل، از اجین برآمده، متوجه سارنگپور شد. سلطان محمود دفع عمر خان را مقدم دانسته، آخر شب عازم گشت.

و چون میان دو لشکر شش کروزه فاصله ماند، جمعی را بوسم قراولی فرستاد، تا زبانگیری (۱) آورند. و تفحص احوال سپاه عمر خان نمایند. نظام الملک و ملک احمد صلاح و جمعی دیگر را فرستاد تا جنگها و راه ملاحظه نمایند، و علی الصباح چهار فوج ترتیب داده، بر سر عمر خان راهی شد، و او نیز از نهضت سلطان محمود حاضر شده، باستقبال شتافته صفها آراسته در برابر فرستاد، و خود با جمعی بر سر کوه در کمینگاه قرار گرفته، منتظر وقت میبود. اتفاقاً شخصی بساطان محمود خبر رسانید، که عمر خان با فوجی بر سر کوه، در کمینگاه مستفی شده، سلطان محمود با فوجی آراسته بجانب عمر خان روان شد. عمر خان بسپاهسانی، که همراه بودند، گفت که از نوکر زاده خود گریختن کسر ناموس میشود، و کشته شدن از پسر ماندن بهتر است. و با جمعی، که موافقت نمودند، در میان فوج سلطان محمود تاخته، دستگیر شده، بفرموده سلطان محمود بقتل رسید. و سر او را بر سر نیزه نهاد، بلشکر چندبیری نمودند. سران (۲) و سرداران لشکر چندبیری، متحیر و مدهوش گشته، پیغام فرستادند، که امروز جنگ را موقوف دارند، تا علی الصباح بخدمت رسیده، بتجدید بیعت پرداخته شود. برین قرار داد هر دو فوج فرود آمدند. و چون شب در آمد، لشکر چندبیری متوجه ولایت خود شد، و چون بجندبیری رسیدند، امرا باتفاق یکدیگر

(۱) در نسخه الف و ج «تا زمان کبر گرفته آوردند».

(۲) در نسخه ب «سران لشکر چندبیری».

ملک سلیمان بن ملک شیر ملک غوری را، که فائب عمر خان شاهزاده بود، سلطان شهاب الدین خطاب داده، بسطفت برداشتند.

سلطان محمود فوجی بدفع او نامزد فرموده، خود بجنگ سلطان احمد عازم گشت. و هنوز طرفین بهم نرسیده بودند، که بعضی سالکان لشکر سلطان احمد، حضرت ختمی پناه علیه الصلوة و السلام را بخواب دیدند، که میفرمایند، بلائی از آسمان نازل شده، بسطان احمد بگوئید، که رخت سلامتی زمین دیار بیرون برد. چون این خواب بسطان احمد رسانیدند، چندان التفات نکرد، و در همان دو سه روز در لشکر سلطان احمد طاعونی پدید آمد، که اهل لشکر را فرصت قبر کردن نمیشد. و سلطان احمد، بیهلاج شده، براه آشته (۱) بگجرات رفت. و بشاهزاده مسعود خان وعده نمود، که سال آینده این دیار را گرفته قفویض او نموده خواهد شد.

سلطان محمود بقاعه مغدو رفته، در هفده روز سامان لشکر نموده، متوجه (۲) تسکین نائراً چندبیری گشت، و چون بجندبیری رسید، ملک سلیمان باتفاق امراء از حصار بیرون آمده توددهای میدانه نمود. و چون طاقت مقاومت نداشت، گریخته پناه بحصار برده، متحصن شده، بیکبار بمرگ مفلجات در گذشت.

امرای چندبیری دیگری را بسرداری برداشته، نوبت دگر استعداد جنگ نموده، از حصار برآمدند، و جنگ کرده باز گریخته بحصار درآمدند. چون مدت محاصره بهشت ماه کشید، سلطان محمود انتهاز فرصت نموده شبی خود بر دیوار قلعه برآمد، و از پس او،

(۱) در نسخه ب "براه راست بگجرات".

(۲) در نسخه ب "متوجه چندبیری گشت".

دلاوران دگر برآمدند. و حصار فتح شد، و جمعی کثیر علف تیغ گشتند، گروهی گریخته در قلعه که بالای کوه است متحصن شدند. و بعد از چند روز اسمعیل خان کالپی آن (۱) جماعه را امان گرفته از قلعه فرود آورد. سلطان محمود، سرانجام آن حدود بوجه احسن نموده، چندیری را بجایگزین ملک مظفر ابراهیم مقرر نموده، اراداً مراجعت داشت، که جاسوسان خبر آوردند، که دونگرسین، از قلعه گوالیر آمده، شهر (۲) فوراً محاصره کرده. و با وجودیکه لشکر بواسطه برشکال و بتقریب طول ایام محاصره، پریشان شده بود، بکوچ متواتر عازم گوالیر گردید. و چون بولایت آنجا رسید، شروع در نهب و تاراج نمود. جمعی راجپوتان از قلعه برآمده بجنگ پیوستند. و چون طاقت صدمه افواج محمود شاهي نداشتند، گریخته بسوراخ قلعه درآمدند. و دونگرسین، بعد از استماع این خبر قرار بر فرار اختیار کرده، از گرد (۳) شهر برخاسته بگوالیر گریخت. و چون غرض سلطان محمود استخلاص شهر نو بود، بتسخیر قلعه گوالیر پرداخته، متوجه شادی آباد گردید.

و در سنه ثلاث و اربعین و ثمانمانه، در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهي، که قریب بدروازۀ رام سرائی (۴) واقع ست، و دویست و سی گنبد و سیصد و هشتاد استوانه دارد، شروع نمود. و در مدت اندک شرف اتمام پذیرفت.

(۱) در نسخه الف "بآن جماعه امان گرفته" و در نسخه ب "آن جماعه را امان خواسته".

(۲) در نسخه ج "شهر نو را محاصره".

(۳) در نسخه ب "اختیار کرده شهر را گذاشته بگوالیر".

(۴) در نسخه ب "قریب دروازه از مثنوی" و در نسخه الف "قریب دروازۀ

و در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه عرائض امرای میوات و اکابر و معارف دار الملک دهلی بطریق تواتر رسید، که سلطان محمد مبارکشاه از عهده امر خطیر سلطنت کما پنجه نمی تواند برآمد، و دست متغلبان و ظالمان از آستین چور و ستم بیرون شده. و از امن و آمانی بجز حرف و حکایتی نمانده. چون خلعت سلطنت را، خیاط قضا (۱) و قدر بالای قدر نازنین آن سلطنت پناه دوخته، عموم سکنه این دیار میخواهند که قلاده بیعت ایشان را بطوع و رغبت در رقبه اطاعت و انقیاد خود اندازند. سلطان محمود، در آخر سنه مذکوره، با لشکر آراسته متوجه دهلی گشت. و در نواحی قصبه هندون یوسف خان هندونی بخدمت رسید. چون بموضع تبنه (۲) فرزول نمود. سلطان محمود تغلق آباد را در پس پشت خود داده ایستاد، روز دیگر سلطان محمود مجموع لشکر خود را سه فوج ساخت؛ فوجی بسطان غیاث الدین، و فوجی بغزین خان (۳)، که سلطان علاء الدین خطاب داشت، همراه نموده. بچنگ فرستاد. و یک فوج منتخب با خود داشت. و سلطان محمود (۴) و ملک بهلول لودی و سید خان (۵) و دریا خان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت، و تا شب مبارزین فیرد آزما از طرفین برآمده، داد مردمی و مردانگی می دادند، در آخر طرفین طبل باز گشت فواخته، در منازل خود قرار گرفتند.

اتفاقاً، همان شب، سلطان محمود بخواب دید، که او باش بیداک در قلعه مندو خروج کرده اند، و چتر از سر قبر هوشنگ شاه آورده، بر سر

(۱) در نسخه الف "خیاط قضا بقدر نازنین" و در نسخه ج "قدر بر قدر".

(۲) در نسخه ب "تبنه" و در نسخه ج "بیشه".

(۳) در نسخه الف "فوجی بقدی خان".

(۴) در نسخه الف "سلطان محمود تغلق آباد".

(۵) در نسخه ب "رشید خان و دریا".

شخصی مجهول النسب افراخته اند. چون صباح شد، اثر ترداد و پژمردگی درو ظاهر بود. درین وقت سلطان محمود رسولان فرستاده در صلح زد، سلطان محمود فی الحال بصلح رضا داده، متوجه مالوه شد. و در راه خبر رسید، که بحسب اتفاق در همان شب، جمعی از ارباش در شادی آباد غبار فتنه و فساد بر انگیزته بودند، و بسعی و اهتمام اعظم همایون تسکین یافت، و در بعضی تواریخ بنظر رسید، که بساطن محمود خبر رسانیدند، که سلطان احمد گجراتی عزیمت مالوه دارد، ازین جهت مراجعت نمود. و این روایت بصحت اقرب می نماید.

القصة سلطان محمود، در غرق محرم سنه ست و اربعین و ثمانمائه، بشادی آباد رسیده، اهل استحقاق را از انعام و الطاف خود بهره مند گردانید. و در همین سال در سواد قصبه نعلچه بانگی طرح انداخت، و دران باغ گنبد عالی و چند جا قصرها (۱) عمارت فرموده، مدتی در شادی آباد قرار گرفت.

و بعد از اندک مدت، شکست و ریخت لشکر خود را درست کرده، بعزم گوشمال راجپوتان نهضت نموده، متوجه چتور گشت. درین وقت از بی اعتدالی نصیر عبد القادر، ضابط کالپی، که خود را نصیر شاه نامیده دم استقلال میزد، به سلطان محمود خبر رسانیدند، و از اکبر و اهالی ولایت خطها رسیده، که نصیر شاه از صراط مستقیم شریعت قدم بیرون نهاده، راه زندگه و الهاد می پیماید، و از ظلم و تعدی او داد و فریاد کرده بودند، سلطان محمود دفع نصیر شاه را پیش نهاد همت ساخته، عازم کالپی گشت. نصیر عبد القادر از عزیمت سلطان محمود

(۱) در نسخه ج «قصرهای عالی»:

خبردار شده، علی خان عم خود را با تحف و هدایا و انواع پیشکش بخدمت سلطان محمود فرستاده، عرض داشت نمود، که آنچه در حق من گفته اند، سراسر کذب و افتراست، و از برای تحقیق این امر، مردم صادق القول را فرستاده معلوم نمایند، و اگر شمه راست باشد، مرا بهر جزا و سزا که لائق باشد برسانند. تا چند روز سلطان محمود، ایلچی نصیر خان را بار (۱) فداده، کوچ بر کوچ رفت. و چون بنواحی سارنگپور رسید، بالذماس اعظم همایون و اعیان دولت، قلم عفو بر صفحه تقصیرات نصیر کشیده، ایلچی او را کورنش داده، پیشکش او را قبول کرد، و نوشتنهای (۲) بر نصائح و مواعظ فرستاده، علیخان را رخصت داده، بجانب ولایت چتور متوجه شد.

و چون از آب بهیم عبور نمود، هر روز افواج باطراف ولایت چتور فرستاده، خراب میساخت، و اسیر و تاراج می نمود. و بتخانها را برانداخته، بنامی مسجد میگذاشت، و در هر منزل سه چهار روز توقف مینمود. و چون بحوالی کونبلمیر، که از اعظم قلاع آن دیار است، و در ممالک هندوستان در استحکام شهرت دارد، نزول کرد. در آنجا، دیبا نام وکیل رومی کونبها متحصن شده دست بکارزار برآورد. اتفاقاً، در محاذی قلعه، بتخانه عالی بنا نهاده، بر دور آن حصار کشیده بودند. و از ذخیره و آلات حرب مملو ساخته، سلطان محمود همت بر تسخیر حصار بتخانه گماشته، در یک هفته فتح کرد. و راجپوتان بسیار را علف تیغ ساخته، اسیر و غارت نمود، و عمارت بتخانها را فرمود، تا پراز هیزم ساخته آتش دادند. و آب و سرکه بر دیوارهای او ریختند، و در طرفه العین، عمارت بآن عظمت که چندین سال کار کرده بودند، دهم شکسته از

(۱) در نسخه الف « نصیر را ندیده ».

(۲) در نسخه ب و ج « نوشتها مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستاده ».

هم ریختند، و بتان را شکسته بقصابان داد تا سنگ ترازوی گوشت فروشی سازند. و بت بزرگ را، که بصورت گوسپند تراشیده بودند، چونه ساخته. با برگ پان بر اچپوتان داد تا معبود خود را میخورده باشند.

و بعد اتمام این عمل، عیان عزیمت بصوب چتور منعطف گردانید. و بعد از وصول آن ناحیه، حصاری که در دامن کوه چتور واقع است، آن را بیچنگ گرفته، راجپوت بسیار بقتل رسانید. و در استعداد محاصره چتور بود، که منهبان خبر آوردند، که کونبها خود در قلعه نیست، و امروز از قلعه برآمده، و بجانب کوهپایه که در آن نواحی است رفته است. سلطان بتعاقب او متوجه شده، چند فوج را جدا جدا بهر طرف از پی کونبها فرستاد. بحسب اتفاق کونبها بیک فوج برخوردند، جنگ صعب نمود، و شکست یافته بقلعه چتور درآمد. سلطان محمود بجهت محاصره قلعه، فوجی را نامزد فرموده خود در وسط ولایت قرار گرفت. و هر روز افواج بتاخت و تاراج ولایت میفرستاد.

و اعظم همایون خانجهان را طلبید، تا ولایت راجپوتان را که در اطراف شادی آباد واقع است متصرف شود. چون اعظم همایون بمندسور رسید، بیمار شده ودیعت حیات سپرد، و سلطان محمود از استماع این خبر بغایت ملول و محزون گشت، و بسیار گریست، و از روی قلق و اضطراب روی خود را مجروح ساخت، و بقلعه مندسور رسیده نعش پدر را بشادی آباد فرستاد. و تاج خلیان را که عارض لشکر یعنی بخشی بود بران لشکر سردار ساخته باردوی خود مراجعت نمود.

و چون موسم برسات رسیده بود، سلطان اراده نمود، که زمین بلند بهم رسانیده، آنجا طرح اقامت اندازد. و بعد از انقضای موسم برسات

بمحاصرهٔ چتور پردازد. کوفته‌ها در شب جمعه بست و پنجم ذیحجه سنه ست و اربعین و ثمانمائه با ده هزار سوار و شش هزار پیادهٔ شبخون آورده، سلطان محمود بنوعی از روی حزم و احتیاط محافظت لشکر نموده بود که کوفته‌ها کاری نساخته راجپوت بسیار بکشتن داد. و شب دیگر، سلطان محمود با لشکر آراسته بر دایرهٔ کوفته‌ها شبخون داد. کوفته‌ها زخم خورده بجانب چتور گریخت. و راجپوت بسیار علف تیغ شد. و غنیمت بیشمار بدست محمودیان افتاد. سلطان محمود مراسم شکر آلهی بتقدیم رسانید. و فتح قلعهٔ چتور را بسال دگر حواله نموده، در کنف عاقبت بدار الملک شادی آباد معادرت کرد.

در آخر ذی حجه سال مذکور، مدرسه و مزارهٔ هفت منظر محاذی مسجد جامع هوشنگ شاهي طرح انداخت. و در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه، رسول از سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی، والی جونپور با تعف و هدایای شگرف رسید.

و بعد از گذرانیدن سوغات، پیغام زبانی گفت، که نصیر بن عبد القادر، ضابط کالپی، روز جادهٔ مستقیم شریعت تافته، راه الحاد و زندقه پیش گرفته، و ترک روزه و نماز داده، و زنان مسلمه را بنایکن هندو سپرده، تا رقاصی تعلیم نمایند. چون از زمان سلطان هوشنگ، حکام کالپی از منتسبان والی مالوه بوده اند، لازم و واجب نمود، که اولاً احوال او بر ضمیر حق پذیر مکشوف سازد، اگر ایشان فرصت تادیب و گوشمال او نداشته باشند، باین جانب اشارت فرمایند، که بنوعی گوشمال او داده شود، که عبرت دیگران گردد. سلطان محمود در جواب گفت، که بیشتر لشکر ما بتادیب مفسدان (۱) سواد رفته اند، چون ایشان نصرت دین را پیش نهاد

(۱) در نسخهٔ ج "مفسدان میوات".

همت خود ساخته اند، مبارک باشد، که قصد مقبول نموده اند. و در همان مجلس ایلچی را بغلعت و زر مرسوم، که در آن روزگار معمول بوده است، و بایلچیان میداده اند، عطا کرده، رخصت انصراف ارزانی داشت.

و چون ایلچی بچونپور رسید، و جواب معروض داشت، سلطان محمود شرقی، از غایت سرور و خوشحالی، بسنت سلسله قیل بوسم تحف و هدایا مره آخری بخدمت سلطان محمود فرستاد، و با لشکر آراسته متوجه کالپی گردیده. نصیر عبد القادر را خواجه‌وار ازان دیار بیرون کرد.

و نصیر عبد القادر بمحمود شاه عریضه فرستاد، مضمونش آنکه از زمان سلطان هوشنگ *اللی یومئذاً هدأ مطیع و مفقاک و خیرخواه ایشان بودیم*، اکنون سلطان محمود شرقی، از روی تسلط و غلبه، بلاد فقیر را متصرف شده، چون دایم ملتجی بایشان بود، حالا نیز درگاه معالی را قبله آمال خود دانسته، متوجه حدود چندیری شد. سلطان محمود، علی خان را با تحف و هدایا و نفسوقات بخدمت سلطان محمود شرقی فرستاده استعدا نمود، که چون نصیر خان بن عبد القادر بسعی و مرضی ایشان از افعال ذمیمه تائب گشته، و سلوک طریق شریعت پیش گرفته، و چون از زمان سلطان سعید هوشنگ شاه، ملتجی بما بود، توقع آنست که *مضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له* را منظور و ملحوظ فرموده، قلم عفو بر جرائم او بکشند، و ولایت او را باز گذارند، و بعد وصول علیخان، سلطان محمود شرقی جواب شافی نمی گفت، و بلعل و عسی میگردانید.

محمود شاه خلجی از روی حمیت و مردانگی حمایت نصیر

عبد القادر را بر ذمت همت لازم داشته، دوم شوال سنه ثمان و اربعین و ثمانمانه، بصوب چندیری متوجه شد. و در حدود چندیری، نصیر شاه آمده ملازمت نمود، و بلا توقف متوجه ایرج (۱) و بهادیر گشت. چون این خبر بسطان محمود شرقی رسید، از شهر برآمده، در سواد ایرج نزول کرد. و مبارک خان و دژ جنید خان را، که آبا عن جد حاکم آنجا بود، مقید ساخته همراه گرفت، و از آنجا برخاسته، در میان شکستگی دریای جون که راه تنگ داشت، و غنیم را قدرت در آمدن نبود فرود آمده، گرد لشکر خود را استحکام داد. محمود شاه خلجی، دست از باز داشته، عازم کاپی شد، و او نیز عیان صبر از دست داده جانب کاپی واهی گشت، در این اثنا بهادران فوج خلجی بر بنگاه او تاخته، غنیمت بسیار گرفتند، و او نیز بحمايت مردم خود برگشته بجنگ پیوست، و تا شام معرکه قتال وجدال گرم بود. بعد از اختفای خسرو انجم، هر دو سپاه در مقام خود قرار گرفتند. و پس از دو سه روز، چون موسم برسات نزدیک رسیده بود، سلطان محمود خلجی بعضی مواضع متعلقه کاپی را غارت و تاراج نموده، بفتح آباد معاودت کرده، قصر هفت طبقه آنجا طرح انداخت.

رعایا و سکنه قصبه ایرج از ظلم و تعدی مبارک خان بن جنید خان دادخواه شدند. سلطان محمود خلجی، ملک الشرق مظفر ابراهیم حاکم چندیری را با لشکر انبوه، بر سر ایرج فامرد فرمود، و او چون بسواد ایرج رسید، خبر آمد که ملک کالو را سلطان محمود شرقی بدفع او فرستاد. و بقصبه راته فرود آمده، ملک مظفر ابراهیم نیز

(۱) در نسخه ج " ایرجه و بهذیر".

بقصبة راته، متوجه گشت، و بعد از تلاقی فریقین ملک کالو گریخت، و سکنه راته ملک مظفر ابراهیم را آمده دیدند، و او همه را مقید ساخته بچندی فرستاد، و باز در بایرج نهاد. در اثناء راه شنید، که سلطان محمود شرقی اکثر لشکر خود را بناخت. ولایت پرهاره (۱) که رای آنجا مطیع، محمود شاه خلجی است فرستاده، ملک مظفر محافظت ولایت خود برتسخیر ایرج مقدم داشته، عازم آن حدود گردید، و فوج شرقی از شنیدن این خبر برگشته، بقصبة راته رفت. چون کار محاربه بطول انجامید، و از طرفین مسلمانان کشته و خسته شدند، شیخ جایله، که از اکبر وفات بود، و بکشف و کرامات اشتهار داشت، باستصواب سلطان محمود شرقی خطی بمحمود شاه خلجی نوشته در باب صلح فرستاد. و بسعی خدمت شیخ برین طریق صلح واقع شد، که بالفعل سلطان شرقی بقصبة راته و مهوبه بنصیر شاه تسلیم نماید، و بعد از مراجعت محمود شاه خلجی چون چهار ماه بگذرد، خطه کالپی نیز بگذارد، و میعاد چهار ماه باین جهت گفت، که درین مدت حقیقت دین و ملت او ظاهر گردد، و درین قرار داد محمود شاه خلجی بشادی آباد مراجعت کرد.

و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمانه دار الشفا طرح انداخت، و چند موضع از برای خرچ ادویه و مریحتاج بیماران وقف نموده، مولانا فضل الله حکیم را که مخاطب بملک الحکماء بود، بمراعات احوال مرضی و معجزانین تعیین فرمود.

و بتاریخ بستم رجب المرجب سنه خمسین و ثمانمانه با لشکر آراسته

(۱) در نسخه الف «پربار».

بقصد تسخیر قلعه مندل گڑه متوجه شد. چون بمحدود قلعه رنجهبور رسید حکومت آنجا را از تغیر بهار (۱) خان بملک سیف الدین تفویض نموده، بکوچ متواتر رفته، بر کنار آب بنارس فرود آمد. و رای کونبها چون طاقت مقاومت نداشت، در قلعه مندل گڑه متحصن شد، و روز دوم و سوم راجپوتان از قلعه برآمده حق تردد و مردانگی ادا کردند، اما آخر از راه عجز و انکسار در آمده، پیشکش قبول کردند. سلطان خلجی بغابر صلاح وقت، بصلح رضا داده، مراجعت نمود.

و در اندک مدت استعداد مجدد نموده بقصد تسخیر قلعه بیانیه متوجه شد. چون بدر فرسنگ بیانیه رسید، محمود خان ضابط آنجا پسر خود اوحد خان را بمخدمت سلطان فرستاده، بکصد راس اسپ، و یک لک تنگه نقد برسم پیشکش ارسال نمود. محمود شاه ویرا بمخلعت خاص فوازش کرده، رخصت انصراف ارزانی داشت، و بجهت محمود خان قبلی زر دوزی، و تاج مگال بجاوهر و کمر زر و اسپان تازی بازمین و لجام زرین فرستاد. محمود خان خلعت پوشیده زبن بعمد و ثغالی محمود شاه کشوده، خطبه و سکه بنام سلطان محمود کرد. و سلطان بعد از استماع این خبر از در فرسنگی بیانیه مراجعت نمود، و در اثناء راه قصبه الهنپور را که قریب رنجهبور ست، فتح کرد، و هشت هزار سوار و بست و پنج سلسله فیل بقصد تسخیر چنور فرستاد. و از راجه کوته (۲) یک لکه و بست و پنج هزار تنگه پیشکش گرفته، عازم شادی آباد گردید.

و در سنه اربع و خمسين و ثمانمائه گنگداس راجه قلعه چنپانیر

(۱) در نسخه ب « بهادر ».

(۲) در نسخه ب « گوندواله ».

پیشکش فرستاده عرض داشت نمود، که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانپور را محاصره کرده، چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیربست. سلطان محمود متوجه امداد گنگداس گردید، و در راه خبر رسید، که سلطان قطب الدین بن سلطان محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده. سلطان محمود این خبر را ضعیف دانسته، رو بناحیه باراسینپور^(۱) نهاد. سلطان محمد از استماع این خبر چون چارواها^(۲) بارکش سقط شده بود، چادرها و کارخانها را سوخته، متوجه احمدآباد گردید. سلطان قطب الدین نیز متوجه احمد آباد شد. چون سلطان محمود برین وقائع اطلاع یافت، از راه برگشته بر کنار آب مهندری فرود آمد، گنگداس سیزده لکه تنگه نقد، و چند راس اسب، برسم پیشکش آورده، درین منزل بخدمت رسید، سلطان محمود در همان مجلس او را، قبای زردوزی داده، رخصت نمود، و خود متوجه دارالملک شادی آباد گردید، و در اثناء راه رای بیر^(۳) راجه ایدر را پنچ فیل و بست و یک اسب و سه لکه تنگه نقد انعام داده، رخصت کرد، و مدتی در شادی آباد قرار گرفته بسر انجام ولایت و سپاهی پرداخت.

و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه، با زیاده از صد هزار سوار متوجه نسخیر گجرات گردید، و از کھاتی بوالی^(۴) گذشته، قصبه سلطانپور را محاصره نمود، و ملک علاء الدین سهراب، که گماشته سلطان قطب الدین

(۱) در نسخه ب «باره سندر» و در نسخه ج «بارسینفور».

(۲) در نسخه الف «چاروای باری» و در نسخه ج «سقط شده بود چادرهای

کارخانه».

(۳) در نسخه ب «رای شیر».

(۴) در نسخه ج «نوالی».

بود، چند روز از قلعه برآمده، بازار جنگ گرم میداشت. چون از وصول گرمک مایوس شد، امان طلبیده بسطون محمود پیوست. سلطان محمود عیال و اطفال او را بقلعه مندر فرستاده، او را سوگند داد، که هرگز از صاحب خود رو گردان نشود، و او را خطاب مبارز خانی داده، مقدمه لشکر ساخته، متوجه احمدآباد گردید. و در اثناء راه خبر آمد، که سلطان محمد (۱) بن سلطان احمد ودیعت حیات سپرد، و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام او شده. سلطان محمود، با وجودی که تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود، از کمال مروت تعزیت گرفت؛ و با مراد و معارف لشکر خود، بمقتضی رسم آن وقت، پان و شربت تقسیم کرد، و کتابتی بسطون قطب الدین نوشته، تعزیت پرسی و تهفیت سلطنت نمود. و با این حال قصبه برودره را خراب کرده، از لوازم اسیری و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت. و چندین هزار مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت، و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده، متوجه احمدآباد گردید.

و درین وقت ملک علاء الدین سهراب، که مفقوز وقت و فرصت بود، فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت. ظاهراً در وقت سوگند که عهد کرده بود که بصاحب خود حرام نمکی ننماید صاحب قیوم در دل داشت، و از کمال حلال نمکی، ترک عیال و فرزندان گرفت. سلطان محمود بکوچ متواتر رفته، بسرکج، (۲) که بست و پنج گروهی احمدآباد است، فرود آمد، و سلطان قطب الدین در موضع خان پور، که سه گروهی قصبه مذکور است، فرود کرد. چون چند روز هر دو بادشاه برابر یکدیگر نشستند،

(۱) در نسخه ج «که سلطان احمد ودیعت».

(۲) در نسخه الف «سرکنج» و در نسخه ج «کپرنج».

در شب سلح صفر سال مذکور، سلطان محمود بقصد شبظون سوار شده، از اردوی خود برآمد، چون راهبر خطا کرد، تمام شب در صحرائی کشاده، سواره ایستاده، علی الصباح، میمذه را با لشکر سارنگپور آراسته سرداری آن فوج را به پسر بزرگ خود سلطان غیاث الدین مفروض داشت. و امرای چندیری را در فوج میسره نامزد کرده، بسرداری (۱) غزنین خان که پسر خورد او بود، آراست. و خود در قلب لشکر قرار گرفته متوجه کارزار شد. و سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات ترتیب صفوف نموده، رو بمیدان نهاد. مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته، بسطان قطب الدین پیوست، و مظفر خان، که از کبار امرای چندیری بود، از فوج میسره سلطان محمود جدا شده بر میمذه سلطان قطب الدین تاخت، و آن فوج تاب صدمه او نیاورده، رو بهزیمت نهاد، و مظفر خان ناردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز کرد، و در خزانه سلطان قطب الدین درآمده، یکدفعه تمام فیلان خود را باز کرده، باردوی خود فرستاد. چون فیلان او برگشته آمدند، و میخواست، که نوبت دیگر باز کرده فرستد، شنیدند که فوجی (۲) از لشکر سلطان قطب الدین فوج شهزاده فدی خلی (۳) را تنگ و زبون دیده، برو تاختند، و او تاب نیاورده، جانی بیک پا بیرون برد. مظفر خان دست از تاراج باز داشته، خود را بگوشه کشید. سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده، با دوپست سواره، در میدان جلادت ایستاده، تا نیر در ترکش داشت، کمانداری نموده، داد

(۱) در نسخه الف و ج «فدیخان».

(۲) در نسخه الف «فوج سلطان قطب الدین».

(۳) در نسخه ب «فدن خان».

مردمی و مردانگی داد. درین وقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته، از گوشه که مخفی بود، بر آمده متوجه سلطان محمود شد. سلطان محمود، حق تردد بجا آورده، با سیزده کس باردوی خود رفت. و سلطان قطب الدین این فتح را از عطایای جزیل الهی تصور نموده، بتعاقب او نپرداخت. و هشتاد و یک فیل و غنیمت بی‌شمار بدست او افتاد.

سلطان محمود تا شب در دایره خود سواره ایستاده بود، چون پنج شش هزار سوار بر جمع شدند، تا نیم شب قرار گرفته رو بمذخر (۱) نهاد. و در راه، کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسانیدند. سلطان محمود، از مبدای طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت، بعد این شکست شکستی دیگر نیافته (۲). و چون بمذخر رسید و شکست و ریختن سپاه درست شد، سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود، بتاخت قصبه سورت که بر کنار آب تپتی (۳) آبادان شده بود، و از بنادر مشهور گجرات است، نامزد فرمود. و سلطان غیاث الدین، پاره مواضع سورت را تاخته، مراجعت نمود، و بحسب اتفاق خبری از مکر و غدیر و نفاق نظام الملک وزیر و پسران او، بسطان محمود رسانیدند. و بحکم محمود شاهي^۹ سیاسف رسیدند.

و در سنه سبع و خمسين و ثمانمائه، سلطان محمود را عزیمت تسخیر ولایت ماژرات تصمیم یافت، و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت، صلاح دران دید، که اول با سلطان قطب الدین

(۱) در نسخه الف و ب «رو بمیدان».

* مصرح *

(۲) در نسخه ب «دیگر نیافته».

میبوی نبود شکست مردان هنواست

(۳) در نسخه ب و ج «تپتی».

مصالحه نماید. بعد از آن بتسخیر ولایت کونبها پردازد. و این معنی را نو
ضمیر خود مخفی داشته. باستعداد لشکریان فرمان داد، و از شادی
آباد مقصد دهان رفت. و از آنجا تاج خان را، با لشکری آراسته بسرحد گجرات
فرستاد. تا تمهید مقدمه مسلم نماید، و تاج خان بوزاری سلطان قطب الدین
خطا نمشته. بدست ایلچیان چوب زبان فرستاده، پیغام داد، که نزاع
و عداوت طرفین موجب پریشانی خلایق است، و صلح و اتحاد سبب
امنیت. و رفاهیت. بعد از قیل و قال، سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا
داد، و از طرفین اکابر و معارف درمیان آمده، بعهده و سرگند بقیان
مصالحه را استحکام دادند، و قرار یافت، که از ولایت کونبها هرچه متصل
بگجرات است، عساکر فطبی آن را نهب و تاراج نمایند، و بلاد میوار (۱)
و اجمیر و آن فواحی را محمود شاه متصرف شود. و عند الاحتیاج، امداد
و معاونت از یکدیگر دریغ ندارند.

و سلطان محمود در سده ثمان و خمسین و ثمانمانه بتادیب راجپوتان
متمرد، که در فواحی هاندوتی (۲) علم تمرد و عصیان برافراخته بودند، متوجه
گشت. و در قصبه (۳) مهرولی راجپوت بسیار را علف تیغ گردانید. و اطفال
و اولاد آن جماعه را اسیر کرده، بمنذر فرستاد. و از آنجا عازم بیانه شد.
چون قریب رسید، داور خان ضابط بیانه پیشکش بسیار فرستاده، از راه
اخلاص درآمد. آن حدود را برو مسلم گذاشته، نقاضی که میان یوسف خان
هندونی و ضابط بیانه بود، بمساعی جمیله خود مبدل بمعصیت و مودت

(۱) در نسخه ب "مروات".

(۲) در نسخه ب "مادولی".

(۳) در نسخه ج "مروهولی".

گردانید. و در زمان مراجعت، حکومت قلعه رفته‌پور و هادوتی (۱) را بغزنین (۲) خان، ملقب بسطان غیاث الدین، مفوض داشته، ظلال امن و امانی بر عموم متوطنان دارالملک شادی آباد گسترده.

و هم درین سال سکندر خان و جلال خان بخاری که از امرای بزرگ سلطان علاء الدین بهمنی دکهنی بودند، عرائض بخدمت سلطان محمود فرستاده، بر تسخیر قلعه ماهر که از اعظم قلاع برار ست، تحریر نمودند. سلطان محمود با لشکر آراسته از راه هوشنگ آباد متوجه ماهر گردید. و در نواحی محمود آباد، سکندر خان بخاری آمده ملازمت کرد. و چون قلعه ماهر را محاصره نمودند، سلطان علاء الدین با لشکر ستاره عدد، و آسمان جنبش، بمدد اهل قلعه آمد. سلطان محمود طاقت مقاومت در خود مفقود دیده، بر (۳) گشت؛ و قلم مشکین شامه این داستان را در طبقه سلاطین بهمنیه مشروح و مبین تحریر نموده.

و در اثناء مراجعت از مترددین خبر رسید، که مبارک خان ضابط آسیربداخت ولایت بکلانه، که میان گجرات و دکن واقع ست، و حاکم آنجا مطیع و منقاد محمود شاهي بود، رفت. سلطان محمود حمایت و رعایت جانب او را بر ذمت همت خود لازم دانسته، عیان عزیمت بصوب ولایت بکلانه منتهطف فرمود. و پیش از خود اقبال خان و یوسف خان را فرستاد، و مبارک خان با لشکر گران بمقابله آمده، بعد از مقاتله راه فرار پیش گرفت. سلطان محمود بعضی موافع و قریات بلاد آسیر را تاخته، بشادی آباد معاودت نمود.

(۱) در نسخه ب «هادوتی» در نسخه ج «هاروتی».

(۲) در نسخه ج «فدی خان» و در نسخه الف «قدی خان».

(۳) در نسخه ج «مفقود دید مراجعت نمود».

و در سده ثمان و خمسین و ثمانمانه بسططان محمود رسانیدند، که پسر زای بابو راجه ولایت بکلانه، اراده آمدن دارد. و مبارک خان حاکم آسیر ولایت او در آمده خرابی میکند، و از آمدن مانع است. سلطان محمود، سلطان غیاث الدین را بر جفاح تعجیل بدفع او نامزد فرمود. و چون این خبر بمبارک خان رسید، راه معارفت پیش گرفته، بدیار خود رفت. و پسر زای بابو با پیشکش بسیار بخدمت آمده، نوازش یافت. و مفتخر و مباحی رخصت یافته، بولایت خود رفت. و سلطان غیاث الدین متوجه، صوبه رفته پور گشت.

و هم درین ایام، سلطان محمود متوجه ولایت چنور گردید. کوفتها از طریق مدارات و مواسات در آمده، پارا زر و نقه مسکوک پیشکش فرستاد. چون سکه کوفتها داشت باعث ازدیاد غضب محمودی گردید، و پیشکش را واپس فرستاد، و مردم لشکر دست بذهب و تاج دراز کردند. و از آبادانی اثری نگذاشتند. و منصور الملک را بتاخت ولایت مندر سور نامزد کرد. و بجهت آنکه تهانه داران ولایت را بگذارد، خواست که در وسط آن ولایت خلچپور نام قصبه آبادان سازد. کوفتها از استماع این حکایت، از راه عجز و انکسار در آمده، بخدمت سلطان محمود پیغام داد، که هر قدر پیشکش که امر شود قبول دارم، و من بعد از جاده اخلاص و دولتخواهی تجارز نخواهد شد، مشروط با آنکه سلطان ترک آبادان ساختن خلچپور دهد، چون برسات قریب بود، سلطان محمود پیشکش دلخواه گرفته، بشادی آباد معارفت نمود. و مدتی قرار گرفته در سده تسع و خمسین و ثمانمانه باز بقصد تسخیر ولایت مندر سور متوجه گردید. و بعد از وصول آن ناحیه افواج باطراف و جوانب فرستاده، خود در وسط ولایت قرار گرفت، و هر روز خبر فتح تازه بار میرسید، و مراسم شکر آلهی بجای آورد.

اتفاقاً روزی عریضه فوجی که بطرف هادوتی نامزد شده بود رسیدند
مضمون آنکه ابتدای طلوع آفتاب اسلام در ممالک هندوستان از افق اجمیر
بوده، و حضرت مرشد الطوائف شیخ معین الدین حسن سنجرمی قدس سره
نیز درین بقعه شریفه آسوده اند، و حالا چون بتصرف کفار در آمده، اثری از
اسلام و مسلمانان نمانده. چون مضمون عریضه بعرض رسید، همان روز متوجه
صوب اجمیر گردیده، بکوچ متواتر معاذی مزار فائض الانوار نزول فرموده،
استمداد از روحانیت حضرت خواجه قدس سره نموده، بدبخشی لشکر فرمود،
که باتفاق امرا ملاحظه قلعه نموده، هرچل تقسیم نماید. درین اثنا (۱) کجادهر،
که سردار اهل قلعه بود، با فوجی از راجپوتان نامی بجنگ برآمد.
و از صدمه (۲) افواج محمودی تاب نیارده، بقلعه درآمد، تا چهار روز
معرکه قتال و جدال گرم بود، روز پنجم کجادهر با تمام لشکر خود بجنگ
برآمد، و در مغلوبه جنگ کشته شد، و جمعی از سپاهیان محمود
شاهی با گریختنهای مخلوط بدروازه درآمدند، و فتح قلعه نصیب
گشت، و در هر کوچه از کشته، پشته از راجپوتان افتاده بود، سلطان
محمود مراسم شکر آلهی بتقدیم رسانیده، شرف طواف مزار آن بزرگوار
دریافت، و مسجد عالی طرح انداخت. و خواجه نعمت
الله را سیف خان خطاب داده حکومت آنجا باو مفوض نموده،
مجاوران آن بقعه شریفه را بانعام و وظیفه خوشدل ساخته بصوب
قلعه مندکته مراجعت کرده، بکوچ متواتر بگذار آب بنارس فرود
آمد. و امرا را باطراف قلعه نامزد فرمود، و کوفتها نیز لشکر خود را

(۱) در نسخه ب "درین اثنا هر کجا سردار اهل قلعه" در نسخه ج "درین
اثنا کجا و هر که سرداران آن قلعه بود".

(۲) در نسخه ج "و صدمه افواج محمودی را تاب نیارده".

سه فوج ساخته، از قلعه بیرون فرستاد، فوجی که برابر تاجخان و فوجی دیگر که برابر شلیخان فرستاده بود، آمده دست به تیر و نیزه کردند. و جنگ عظیم قائم شد. و جمعی کثیر از لشکر محمود شاهی کشته شدند، و راجپوتان بیشمار علف تیغ گشتند، چون خسرو انجم از طاق فلک چهارم رو بخلوت سرای خود نهاد، طرفین در مقام خود قرار گرفتند. و مدح امرا و وزرا در دولتخانه فراهم آمده معروض داشتند، که امسال چون مکرر لشکر کشی واقع شده، و موسم برسات نزدیک رسیده، اگر روزی چند در دارالملک شاهی آباد بجهت درست نمودن شدت و ریخت سپاه قراز و آرام گیرند، و بعد برسات، با استعداد تمام عزم ملوکانه بتسخیر این قلعه بکار برند، لائق خواهد بود. سلطان محمود مراجعت نموده، روزی چند قرار گرفت.

و در بست و ششم محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه با استعداد تمام بتسخیر قلعه مندل گره حرکت فرمود، و در نواحی میواز، فوج ناکور و اجمیر و هاروتی بخدمت رسیدند. و از آنجا باتفاق متوجه محاصره مندل گره گردیدند. و در راه هر جا بتخانه بنظر درآمد، بخاک برابر کردند، و بعد وصول بمقصد فرمود تا درختان را از بین بریدند، و عمارتها برانداختند، از آبادانی اثری نگذاشتند، و بمحاصره پرداخته، سرچل را از خندق گذرانیده، بدیوار قلعه متصل ساختند، و در اندک مدت حصار را بدستیاری توفیق کشودند، و خلق کثیر قتل و اسیر گشت، و راجپوتان بقلعه دیگر که بر قلعه کوه بود پناه برده، براستحکام و تحصین آن مفرور گشتند، و چون آب حوضها بالای قلعه، بواسطه صدای (۱) توب فرورفت، و آبی که در قلعه اول بود، بدست لشکر محمودی افتاد، از بی آبی

(۱) در نسخه ج «بواسطه صداء ضرب زن فرورفت».

آواز ناله و فغان از هر طرف برآمده ، اهل قلعه العطش گویان امان خواستند . و مبلغ ده لکه تذکة پیشکش قبول کرده ، پایان فرود آمده ، قلعه را سپردند . و این فتح عظیم در غرة ذیحجه سنه احدى و ستین و ثمانمائه بر منصفه ظهور جلوه نمود . سلطان محمود مراسم حمد و شکر الهی مقرر و بخشوع و خشوع ادا نموده ، روز دوم بقلعه در آمده ، بتخانها را مسمار ساخته ، مصالح آن را بعمارت مسجد جامع صرف نمود . و قاضی و مفتی و محتسب و خطیب و موفن تعیین کرد . و سرانجام آن نواحی بوجه احسن نموده بتاریخ پانزدهم محرم الحرام سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه بجانب چنور عازم گشت .

و بعد وصول آن ناحیه ، شاهزاده سلطان غیاث الدین را بتاخت و تاج ولایت کیلواره و دیلواره (۱) فرستاده ، و شاهزاده آن ولایت را خراب ساخته ، بندی بسیار بدست آورد . و در کفِ صحت و عافیت مراجعت نمود ، و بعد از چند روز شاهزاده فدن (۲) خان ، و تاج خان را بقصد تسخیر قلعه بوندی نامزد کرد . و چون شاهزاده بحوالی قلعه بوندی رسید ، راجپوتان از قلعه برآمده جنگ انداخته ، کمال ترس بجای آوردند ، و آخر هزیمت یافته ، اکثری علف تیغ گشتند . و گروهی خود را بتخذق انداخته گرفتار شدند ؛ و روز اول ، قلعه را بزور بازوی شجاعت و شهامت کشودند . و شاهزاده شکرانگ این موهبت عظمی باحسن وجه ادا نموده ، یکی از سرداران معتبر را آنجا گذاشته ، با فتح و نصرت در قدم ولی نعمت خود بدار الملک شادی آباد معاودت کرد .

(۱) در نسخه الف « کیلواره و ملواره » .

(۲) در نسخه ج « فدی خان » .

و سلطان محمود در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه،^(۱) باز بتادیب
 ووشمال راچپوتان سواربی نمود. و چون بموضع اهار فرود آمد، سلطان،
 نیک اندین و فدن خان را بتاخت ولایت کیلواره و دیلواره نامزد فرمود.
 سلطان نیک اندین و فدن خان آن ولایت را تاراج نموده اطراف کونبیل
 بهیر را نیز تاختند، و چون بخدمت رسیدند، و تعریف قلعه کونبیل میر
 بر زبان سلطان نیک اندین رفت، سلطان محمود روز دیگر بجانب قلعه
 کوهلمیر^(۲) عازم گردید. و در راه بتاختها را مسمار ساخته قطع منازل و مراحل
 می نمود. و چون در حوالی قلعه فزول کرد، روزی سوار شده، بر کوهی که
 در طرف شرق قلعه است، برآمده ملاحظه شهر نمود. و فرمود قلع این
 قلعه بی محاصره چند سال ممکن نیست. و روز دیگر از انجا کوچ نموده،
 متوجه دونگر پور گردید. و چون بر حوض دونگر پور فرود آمد، راهی
 سر سیام داس^(۳) راچه دونگر پور گریخته بکوه پایه پناه برد، و از انجا از راه عجز
 و زاری درآمده. در لک تذکّه و بست و یک راس اسب پیشکش داد.
 و سلطان محمود بدار الملک شادی آباد مراجعت کرد.

و در محرم سنه ست و ستین و ثمانمائه بانوای ملک نظام الملک
 غوری، بکوچ متواتر عازم تسخیر بلاد دکن گردید. و چون از اب فریده
 عبور نمود، مذهبان خیر آوردند، که مبارک خان ضابط آسیر و دیعت حیات
 سپرده، غازیخان ملقب بعادل خان پسر او قائم مقام او شد. و در غنغوان

(۱) در نسخه ج "و ثمانمائه باز بتادیب کیلواره و دیلواره نامزد فرمود - سلطان
 نیک اندین و فدی خان آن ولایت را تاراج نموده اطراف کونبیل را نیز تاختند
 و چون بخدمت بدر رسیدند."

(۲) در نسخه ج "کونبیلز".

(۳) در نسخه الف "سابداس" و در نسخه ب "سامیداس".

دولت، دست ظلم از آستین جور برآورده، سید کمال الدین و سید سلطان را بناحق کشته و خانهای مظلومان را غارت نموده، و بعد از چند روز برادر مشار الیها سید جلال الدین نام بداد خواهی آمد. سلطان محمود از روی حمیت خواست، که عادل خان را گوشمال بدهد و باین اراده، بصوب آسیر راهی شد. عادل خان، از روی بیچارگی یکی از نیاثر قطب عالم شیخ فرید الدین مسعود شکرگنج را بخدمت او فرستاد، و پاره پیشکش مرسل داشته، از تقصیرات خود استغفار نمود. سلطان محمود چون میدانست، که تیر تدبیر هیچ قلعه کشا بشرفات بروج مشیداً آسیر نرسیده، و معذرا، مقصود اصلی ازین سفر تسخیر دکن است، قلم عفو بر جریده جرمه عادل خادل کشیده، پاره نصیحت فرموده، متوجه ولایت برار و ایلچپور گشت.

و بعد وصول قصبه بالا پور جاسوسان خبر آوردند، که وزراء نظام شاه از سرحدات لشکر طلبیده جمع نمودند، و دو کورر تفکه از خزانه بیرون کشیده، برسم مدد خرچ بامرا و لشکریان انعام دادند، و با لشکر گران و یکصد و پنجاه فیل کوه پیکر از شهر بگذر آمده، منظر ظهور بطون تقدیر الهی عز شانه می باشفند. سلطان محمود، بعد از استماع این حکایت ترتیب افواج نموده، بکوچ متواتر بسه فرسنگی نظام شاه رسید، وزراء، نظام شاه هشت ساله را سوار کردند، و بر سر او چتر برافراشته، عذر او را بدست خواجه جهان ملک شه ترک سپردند، و سرانجام میسره بملک نظام الماک ترک، و میمنه بخواجه محمود گیلانی، که ملک التجار خطاب داشت، حواله نمودند، و چون هر دو بادشاه برابر یکدیگر رسیدند، ملک التجار پیشدستی نموده، بر فوج میسره محمودی تلخمت، و مهابت خان حاکم چندپری و ظهیر الملک وزیر، که سرداران میسره بودند، کشته شدند.